

زبان خصوصی

اهمیت مسئله « زبان خصوصی » و رابطه آن با نظریه « معنی »

مسئله زبان خصوصی یکی از مهمترین مباحث پژوهشهای فلسفی است که درباب آن نظریات مختلفی مطرح گردیده است. اکثر مفسران معتقدند که ایده عدم امکان « زبان خصوصی » محصول نظریه جدید ویتگنشتاین در باب معنی و فهم آن است در پژوهشها معنی به عنوان کاربرد معرفی می شود به عبارت دیگر معنی یک واژه عبادت است از کاربرد آن در حوزه عمل اجتماعی و در نتیجه این معادل سازی، معیار و ملاک فهم معنا عبارت است از قابلیت و توانایی کاربرد واژه و جملات بر مبنای « قواعد » کاربرد آنها در صورتهای خاصی حیات اجتماعی. از نظر ویتگنشتاین تنها در صورتی می توانیم بگوییم زبانی را فرا گرفته ایم و معنای واژه های آن را دریافته ایم که قواعد استفاده از واژه ها را رعایت کرده باشیم (پژوهشها بند ۸۱) اصولاً از نظر ویتگنشتاین زبان برای اینکه معنایی داشته باشد از بعضی قواعد پیروی کند و از آنجا که قواعد بوسیله جامعه و بر اساس توافق افراد جامعه ساخته می شود و پیروی از قواعد نیز جنبه اجتماعی دارد و لذا نتیجه می گیرد چیزی به نام زبان خصوصی وجود ندارد.

(بر این مگی. فلاسفه بزرگ. صص ۵۵۷ و ۵۵۶) قبل از هر چند ابتدا باید مشخص کنیم که مواد و منظور ویتگنشتاین از مد زبان خصوصی، چیست، توجه با سخنان و می توان گفت که زبان خصوصی زبانی نیست که انسانها در تک گویی های خود بکار می برند زیرا با این امکان وجود دارد که شخصی دیگری بتواند زبان آنها را به زبان ما ترجمه بکند بلکه منظور او زبانی است که اصولاً غیر قابل اشتراک و آموختن است زیرا واژه های این زبان به چیزهایی دلالت می کند که فقط برای متکلم آن زبان قابل شناخت است یعنی به تجربه های شخصی و مستقم او دلالت دارد: « اما آیا می توانیم زبانی را هم تصور کنیم که در آن شخص بتواند تجربه های درون خود- احساسها، حال و هوا و غیره.. را برای کاربرد شخصی خود بنویسد یا به آن بیان شفاهی ببخشد... واژه های منفرد این زبان قرار است به آنچه فقط برای شخص سخن گو می توانند دانسته باشد ارجاع دهند.» (پژوهشها بند ۲۴۳) از نظر پیرس این بند و طرحی کلی از « زبان خصوصی است که بر اساس آن زبان خصوصی، زبانی است که تنها مبتکر این زبان می تواند واژه های آن را بفهمد و هیچ شخص دیگری قادر به فهم آن نیست. از نظر پیرس ویتگنشتاین، دلایل اثبات می کند که حتی مبتکر این زبان نیز قادر به کاربرد این زبان نیست زیرا هیچ معیار و محک عملی برای تشخیص صحت یا سقم کاربرد واژه های آن زبان وجود ندارد. (David pears False prison , p.p328-329)

نظر رایج در باب زبان خصوصی

اغلب مفسران بند ۲۴۳ پژوهشها را به عنوان آغاز بحث زبان خصوصی می دانند و معتقدند که این بحث مربوط به زبان حسی و واژه های مربوط به احساسات می باشد و به همین اساس در تعریف زبان خصوصی می گویند زبانی است که واژه های آن برای بیان تجارب طنی و خصوصی همچون درد، خارش، سوزش و به کار می روند و لذا اسامی این تجارب تلقی می گردند. به نظر آنها که ویتگنشتاین در زمینه «زبان خصوصی» به آن مخالفت می کند این است که زبان خصوصی یک نوع بازی تسمیه نیست یعنی زبانی نیست که حاوی اسامی احساسات باشد زیرا واژه هایی که معرف چنین احساساتی اند شرایط لازم تسمیه را ندارند یکی از این شرایط قابل تشخیص بودن است علائمی که به عنوان اسم احساسات بکار می روند این شرط را بر آورده نمی کنند (هارت ناک، ویتگنشتاین، صص ۱۱۶-۱۱۵ و ۱۱۱-۱۱۰) ویتگنشتاین برای اثبات این امر می گوید فرض می کنیم که من احساسی را حاصل می کنم و علامت «S» را بریا تعیین آن بکار می بریم و هر روز که این احساس را پیدا کردم علامت «S» را در دفترچه یادداشت ثبت می کنم ویتگنشتاین می پرسد در اینجا چگونه تشخیص می دهم که احساسات بعدی من همان احساسی است که اولین بار تجربه کرده ام و آن را «S» نامیدم آیا تشخیص من و «S» نامیدن این احساسات درست و صحیح است یا نه؟ از نظر ویتگنشتاین سخن

گفتن از تشخیص درست و صحیح متضمن ملاک و مناط صحت است اما این ملاک نیز باید ملاکی بیرونی باشد بطوریکه برای دیگران قابل فهم باشد» پس کاربرد این واژه نیاز به توجیه دارد که همه کس بفهمد» (پژوهشها بند ۲۶۱) « توجیه عبادت است از توسل به چیزی مستقل» (پژوهشها بند ۲۶۵) به همین خاطر می گوید این سخن که « به نظر می آید که همان احساس است» ملاک صحیحی نیست «آدمی می خواهد بگوید. هر آنچه قرار است به نظرم درست بیاید درست است و این فقط یعنی اینجا نمی توانیم درباره «درستی» سخن بگوییم لذا از نظر ویتگنشتاین صرف عقیده من به اینکه چیزی چنان است نمی توان ملاک و معیاری برای تعیین صحت تشخیص من باشد علاوه بر این از نظر ویتگنشتاین حافظه نیز نمی تواند ملاک صحت کاربرد واژه های مربوط به احساس باشد از نظر او اگر ما در برخی موارد به حافظه خود توسل می جوئیم اما در این موارد ملاک مناطی وجود دارد که به موجب آن صحت و نادرستی حافظه معلوم می شود به عنوان مثال زمانی که ما می خواهیم بدانیم ساعت حرکت قطار چه ساعتی بوده است می توانیم، با اعتماد به حافظه خود ساعت حرکت قطار را نجات آوریم اما در اینجا صحت تصویر ذهنی جدول زمانی حرکت قطارها را می توان با یک ملاک بیرونی سنجید در صورتیکه طبق برنامه قطار در ساعت مورد نظر حرکت کند حافظه من درست بوده است در غیر اینصورت نادرست بوده اما در مورد احساسات اینگونه نیست و اگر

بنخواهیم برای صحت تشخیص احساس مان به حافظه توسط جوییم و هیچ ملاک بیرونی و مستقل نداشته باشیم عمل نادرست همانند کسی خواهد بود که چند نسخه از یک روزنامه را؟؟ تا مطمئن بشود آنچه نوشته شده است راست است» (پژوهشها ۲۶۵)

از آنجایی که ما در تعیین درستی یا نادرستی تشخیص احساسات درونی خود ملاک و مناطی نداریم لذا میان این او جمله تفاوتی نخواهد بود که: در همان احساس است که قبلاً داشتیم» « همان احساسی نیست که قبلاً داشته ام.» قضیه ی که چنان صورت یافته است که صدق و کذب یکی است اصلاً قضیه نیست پس علامت « S » اصلاً اسم چیزی نیست که اشتهاً به جای اسم گرفته شده بود اسمی که برای بکار بردنش ملاک و ماطی نباشد یعنی قاعده ای برای استعماش نداشته باشیم اسم نخواهد بود جزء هیچ یک از «بازی های زبانی یا لغوی» نیستو عمل و وظیفه ای ندارد که انجام دهد» (هارت ناک، ویتگنشتاین، ص ۱۱۴) از نظر ویتگنشتاین کسی که امکان زبان خصوصی را می پذیرد منطق زبان را به درستی نفهمیده است فلسفه مدرن که از زمان دکارت امکان چنین زبان خصوصی را از پیش فرض گرفته اند دچار این سوء تفاهم شده اند منشأ این سوء تفاهم دو تصور غلط می باشد: اولاً همه کلمات اسم می باشند و معنی آنها مدلول یا مسمای آنها می باشد یعنی ابژه ای که آن واژه نمایانگر آن است ثانیاً بر طبق این مدل در مورد اصطلاحات روانشناسانه باید گفت که آنچه این واژه ها نمایانگر آنند پدیده های

ذهنی اند که صرفاً برای شخص قابل فهم و در دسترس است از آنجایی که پدیده های ذهنی همچون احساسات و تجارب انتقال ناپذیرند لذا از لحاظ معرف شناسی خصوصی می باشند بدین جهت گفته می شود که هیچ کس نمی تواند درد من را داشته باشد یا بداند هنگامیکه من درد می کشم چه احساسی دارم از نظر ویتگنشتاین مدل « اسم-ابژه» تصور نادرستی درباب ذهن (حالتها و فرایندهای ذهنی) ارائه می کند که در باب مفاهیم و اصطلاحات روانشناسانه ما را به این تصور سوق می دهد که یک حوزه ی مرموز پنهانی به نام قلمرو امور «درونی» وجود دارد که متمایز از قلمرو «بیرونی» با فیزیکی می باشد و از نظر ویتگنشتاین آنچه باعث می شود، فریفته چنین مدل شویم مبنای زبان شناختی دارد او برای توضیح این مطلب در کتابچه های آبی تمایز ایجاد می کند میان کاربرد ضمیر اول شخص «من» به عنوان ابژه و کاربرد آن به عنوان سوژه.

(The blue Books p.p66-67)

از نظر ویتگنشتاین عباراتی همچون « من یک مترفد دارم در دستم شکسته است» ... نمونه هایی از کاربرد نوع اولند که در آنها می توان به جای ضمیر « من» واژه « بدن» را قرار داد جملاتی همچون « من دندان درد دارم» « من می فهمم» و نیز نمونه هایی از کاربرد نوع دوم است که در آنها نمی توان به جای ضمیر «من» واژه « بدن» را به کار برد افعال این عبارتها بر خلاف افعال عبارات نوع اول بر اعمال جسمانی دلالت نمی کند از

نظر ویتگنشتاین در اینجا ما تمایل داریم بگوییم روحی وجود دارد و افعال فهمیدن درد کشیدن بر یک سری فرایندها یا اعمال ذهنی دلالت می کنند ساختار زبانی جملاتی که در آنها ضمیر «من» به عنوان سوژه بکار می رود شبیه ساختار زبانی جملاتی است که ضمیر «من» به عنوان ابژه بکار می رود این ساختار زبانی مشابه ما را دچار این اشتباه می کند که بگوییم در این جملات ضمیر من اشاره و ارجاع دارد لذا جملاتی توصیفی یا گزارشی می باشند در اینجا ما به پیروی از دکارت تمایز میان جسم و نفس ایجاد می کنیم که مبنای زبان شناختی دارد این تصور غلط دو آلیستی به این نتیجه منتهی می شود که حالتها و وضعیتهای روانشناسانه ذاتاً و فی نفسه خصوصی اند ما هرگز نمی توانیم چیزی درباره اذهان اشخاص دیگر بدانیم و لذا هیچ کس دیگری نمی تواند معنی و منظور ما را از واژه هایی که بیانگر احساسات و حالتهای ذهنی من هستند. (همچون واژه «درد»)

بداند. (Wittgenstein sans the private Language Argument. pp2-4) ویتگنشتاین برای حل این مشکل می گوید زبان خصوصی (یا زبان مربوط به احساسات و فرایندهای ذهنی) یک نوع بازی تسمیه نیست و جملاتی که دال بر احساسات و فرایندهای ذهنی می کنند بر خلاف جملاتی که دلالت بر اعمال جسمی دارند نقش خبری یا گزارشی ندارند این دو تحت یک مقوله قرار نمی گیرند بلکه به نظر وی جملاتی همچون «می فهمم»، «درد دارم» جزء مقوله عباراتی همچون «هورا» که «آفرین» و .. هستند این

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

عبارات را ما به عنوان خبر یا وصف تلقی نمی کنیم زیرا آنچه که به عنوان خبر یا وصف تلقی می کرد امکان صدق و کذب دارد اما سخن گفتن از صدق و کذب این عبارات سخنی بی معناست این عبارات مفاد نشانه ای دارند مثلاً واژه « هورا » که نشانه تعجب است از نظر ویتگنشتاین عبارات و توصیفات زبانی همچون « من دندان درد دارم » جایگزین توصیفات طبیعی درد مصل گریه کردن و نالیدن می شوند (دکتر احمدی فلسفه

تحلیلی ص ۳۵ و ۴۶)

نظریه کاربردی

مسأله زبان و بالویژه مسأله « معنا » در دوره دوم فعالیت فلسفی نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است اهمیت آن به این خاطر است که مفهوم « معنی » یکی از مفاهیمی است که به خطاهای فلسفی زیادی منجر گردیده است. واقعیت این است که واژه « معنی » به علت داشتن صورت « اسعی » با ما از ابژه ای سخن می گوید که فراسوی این علامت است و این علامت بدان استاره دارد این مطلب را می توان بطور واضحتری درباب واژه « Bedeutug » (معنی مرجع) ملاحظه کرد. زیرا این واژه از « beuten » به معنی « اشاره کردن » می آید. اکثریت نظریاتی که در باب « معنی » مطرح گردیده است فریفته صورت اسمی این اصطلاح گردیده اند. dictionary P 377 Awittgenstein برخی از آنها ابژه‌ی خارجی را به عنوان معنی تلقی کرده اند و برخی نیز تصویر ذهنی و یا مفهوم را. از جمله آنها می توان به نظریه دلالت^۱ (معنای یک واژه چیزی است که واژه بر آن دلالت می کند). نظریه تصویر ذهنی^۲ (معنی یک واژه، تصویر ذهنی آن است) و نظریه مفهوم^۳ (معنای واژه عبارت است از مفهوم آن واژه) اشاره کرد.

(Parkinsan, in theory of Meaning: p . 2-12)

آنچه در تمامی این نظریات مشترک است اینست که در مورد « معنی » شما باید به دنبال چیزی باشید که بتوانید به آن اشاره کنید. خواه بصورت عینی و یا بصورت ذهنی و

¹-denatation theory

²- Image theory

³- Concept theory

بگوئید « این معنی است » ویتگنشتاین در این زمینه می گوید: در بگوئید مسأله واژه نیست بلکه معنای آن است و شما فکر می کنید معنا هم چیزی است مثل واژه، هر چند متفاوت از آن هم هست. اینجا واژه، آنجا معنا، یکی پول و یکی گاوی که با آن پول می خرید» (پژوهشها بند ۱۲) از نظر ویتگنشتاین این نظریات درست نمی باشد زیرا تمامی مواردی که در این نظریات به عنوان معنی تلقی می گردد، در مورد برخی از واژه ها به خوبی عمل نمی کنند به عنوان مثال واژه های « یا»، « نه» و.... مرجع مسمائی ندارند که واژه های مذکور بر آنها دلالت کنند و همچنین نمی توان گفت که معنای همه واژه ها تصویر ذهنی آنها ست زیرا هیچ تصویر ذهنی به عنوان مثال از واژه « فضای چهار بعدی» نداریم علاوه بر این تصاویر ذهنی خود علامت هستند و متشکل رابطه تصویر ذهنی با واقعیت همچنان باقی است زهمانطور که در کتابچه ای آبی می گوید اگر ما معنی یک عبارت را تصویر ذهنی، تجربه ای روانشناسانه یا مفهوم آن واژه بدانیم، از آنجایی که همه اینها امروز هستی و شخصی هستند، لذا واژه به تعداد کسانی که آنرا به کار می بردند، معانی مختلف خواهد داشت (the blue books p.65) از نظر ویتگنشتاین اگر ما روش مشاهده و تحقیق را به کار بریم. برایمان معلوم می گردد که واژه می توانند معنی داشته باشند حتی زمانیکه هیچ مرجع و مدلول نداشته باشند و هیچ تصویر ذهنی درباب آنها وجود نداشته باشد، مشاهده و تحقیق به ما نشان خواهد داد که آنچه که درباب معنی واژه ها همواره لازم و ضروری است چیزی جز کاربرد آن نیست زیرا واژه به منظور اینکه معنایی داشته باشد و به عنوان کلام تلقی گردد و صرفاً صداها و آوایی صرف

نباشند، باید به روش خاص و معینی به کار رود. علاوه بر این کاربرد برخلاف تصاویر و مفاهیم ذهنی امری شخص و ذهنی نمی باشد همچنین نظر به کربردی با مشکل « اشاره کردن» نیز روبرو نیست زیرا کاربرد ابرژه‌ای نیست که بتوان به آن اشاره کردند یک ابرژه مادی و نه یک موجر نامعلوم و خیالی که باید آنرا خلق کرد، در صورت عدم وجود ابرژه ای مادی که مطابق، با اسم باشد و به آن معنی دهد. (Ibid. p36-37) لذا می توان نظریه کاربردی ویتگنشتاین را به عنوان « تیغه اکام» معرفی کرد. که فرض وجود یکسری موجوداتی که مطابق با واژه‌های زبان باشد را رد می کند.

(Grath, Wittgenstein, s definition of meaning as use p.76,86-87,93,99)

بدین ترتیب کاربردی متشکل واژه های که مرجع آنها از بین رفته است را حل خواهد کرد طبق این نظریه علت اینکه جمله « ذوالفقار تیغه بتری دارد.» با وجود از بین رفتن مداول واژه « ذوالفقار، هنوز هم معنادار به این خاطر است که این نام در غیاب صاحبش در بازی زبانی خاص خود به کار می رود (یعنی کاربرد دارد). (پژوهشها بند ۴۴) همچنین شکل واژه های که بیش از یک معنا دارند نیز حل می گردد زیرا بر طبق این نظریه معنای یک واژه را باید با توجه هب کاربرد آن واژه در بافت و زمینه اجتماعی و موقعیت کاربردش تعیین کرد به عبارت دیگر معنای یک واژه چیزی غیر از نقشی که در زبان بازی می کند نیست و ممکن است که نقش متفاوت باشد لذا معانی متفاوت نیز خواهد داشت. (bren silsy Meaningand Represen tation. p. 63)

تمثیل جعبه ابزار

ویتگنشتاین برای توضیح نظریه کاربردی خود از تمثیل « در جعبه ابزار» بهره می گیرد:
« به جمله به صورت یک ابزار، و به معنایش به عنوان به کارگیری آن بنگرید.» در ابداع
یک زبان می تواند به معنی ابداع ابزاری باشد برای مقصودی خاص...» (پژوهشها.
بندهای ۴۹۲ و ۴۲۱) مهمترین نکته این تشبیه این است که ابزارها روشهای خاصی برای
کاربرد دارند که به واسطه آن روش خاص برای هدفی خاص مفید خواهند بود و ازها
نیز همینگونه اند. معنی یک واژه به واسطه روش کاربرد آن در اوضاع و احوال خاص
معین می گردد نکته دیگر تشبیه این است که کاربردهای ابزار طبق نیازهای تعمیر کار
متنوع و کثیر است کارکردها و ازها نیز بر طبق نیازهای سخنگو به همان اندازه زیاد است.

(Dr. Brucel. Gordon. Wittgenstein,s Meanins and use in philosphical
Investigatisn.)

ویتگنشتاین برای توضیح تنوع کاربردهای یک واژه مثال دستگیره های یک لوکوموتیو را
ذکر می کند تمامی این استکیر، ظاهر همسانی دارند اما این همسانی امری صرفاً ظاهری
است هر یک از آنها کاربرد خص خود را دارند و عدم توجه به کاربردهای متفاوت هر
یک از آنها ایجاد متشکل خواهد کرد. از نظر ویتگنشتاین وضعیت واژه ها نیز تا هنگامی
که کاربرد آنها برای ما به روشنی ارائه نشده باشد همینطور است. اگر بخواهیم به ظاهر
همسان آنها نگاه کنیم واژه کاربردهای مختلف آن غفلت کنیم مسلماً دچار اشتباهات
فلسفی خواهیم شد اکثر نظریات سنتی دچار چنین اشتباهی شده اند و تعریف واحدی را
در باب همه واژه ها مطرح کرده اند و مثلاً گفته اند که « هر واژه ای در زبان بر چیزی

دلالت دارد.» این تعریف ما درست مانند تعریف کسی است که در باب ابزارهای یک جعبه ابزار می گوید همه ابزارها به درد تغییر چیزی می خورد هر دو این تعاریف نادرستی می باشند که در همه موارد صدق نمی کنند. (پژوهشها بند ۱۵) از نظر ویتگنشتاین تنوع و کثرت کاربردها « چیز ثابتی نیست که یکبار برای همیشه داده شده باشد بلکه نسخه های تازه ای از زبان، بوجود می آیند و نسخه های دیگری منسوخ و فراموش می شوند» (پژوهشها بند ۲۳) در توضیح این مطلب می توان تمثیل « شهر قدیمی» را مطرح کرد که بر اساس آن هر شهری در دوره های مختلف افزوده های جدیدی را پیدا می کند در حوزه زبان نیز در دوره های مختلف صورت های جدیدی ایجاد می گردد گلوک^۴ در توضیح این تمثیل می گوید: مرکز ابن ستهر، یهنی زبان روزمره معمول، یک جای پر پیچ و خم با خیابانهای کج و خمیده است در حالی که بخشهای اضافه شده جدید، یعنی سبک و لهجه های ویژه ای همچون زبان شیمی یا ریاضیات، حومه شهر را تشکیل می دهد که دارای راهها و خطوط مستقیم و یک شکل هستند.» (A Wittgenstein Dictionary. p 197)

بازی های زبانی

تمثیل دیگری که ویتگنشتاین برای توضیح مهمترین خصوصیات زبان و عملکرد آن به کار می برد ایده تشبیه زبان به بازی است. در واقع ایده تشبیه زبان به بازی از نظریات

⁴ - Hans- Johann, Glock

فرمالیستها برمی خیزد که طبق نظر آنها ریاضیات به بازی ای تشبیه می گردد که در آن با نمادها و علائم بازی می شود. (Ibid,p 193)

در تعریف اصطلاح « بازی زبانی » می توان گفت که بازی زبانی موقعیت خاصی که در آن واژه یا جملات به کاربرده می شود و یا به عبارتی بهتر، موقعیتی است که در آن به کار می رود. با توجه به این اوضاع و احوال کاربرد واژه ها و جملات می توان معنی آنها را تعیین کرد عدم توجه به این اوضاع و احوال ما را به فهمی درست از معنی واژه ها و جملات نائل نمی کند. زیرا می توان آنها را در اوضاع و احوال مختلفی به کار برد و نقشهای مختلفی نیز در بازی به آنها داد و از این رو معانی مختلفی نیز بدست خواهند آورد. « اما تفات بین خیر یا گزارش « پنج تا تحت » و امر « پنج تا تحت! » چیست؟ خوب، تفاوت در نقشی ای است که ادای این واژه ها در بازی زبانی به عهده دارد بدون تردید لحن صدا و نگاهی که هنگام ادای آن همراه است و خیلی چیزهای دیگر نیز متفاوت خواهند بود. » (پژوهشها بند ۲۱)

ویتگنشتاین بازی های زبانی کثیری را مطرح می کند و می گوید هر یک از آنها یک بازی زبانی خاص و کامل است: « دستور دادن و اطاعت از آن.. گزارش یک رویداد، ... تشکیل و آزمون یک فرضیه - ارائه نتایج یک آزمایش..... خلق یک داستان و خواندن آن... خواهش، تفکر، فحش، خوشامد، دعا» (پژوهشها بند ۲۳) هر یک از این بازی های زبانی قواعد خاص خود را دارند به طوری که از یک جمله می توان یک حادثه تصور کرد با بخشی از یک داستان. از آنجایی که هر یک از این بازی ها قواعد خاص خود را

دارند لذا هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم معنایی که در یکی از این بازی ها به یک
واژه نسبت داده می شود مرتبط با آن معنایی باشد که به آن واژه در بازی زبانی دیگر
نسبت داده می شود. (The Grammar of justification. p56)

با توجه به تنوع کاربردهای واژه ها و جملات و امکان برداشت های مختلف از آنها بر
حسب قواعد مختلف زبانها ویتگنشتاین می گوید انواع بیشماری از کاربرد «نماد»،
«واژه» و جمله وجود دارد (پژوهشها بند ۲۳) هارتناک با توجه به این مطالب می گوید:

در لفظ و زبان، اسم امر واحدی نیست..... بلکه اسم طبقه ای از تعدادی بازی های
لغوی غیر معین یا نامحدود است... عده این بازیهای زبانی یا لغوی غیر محدود است این
عدم محدودیت نه فقط از این حیث است که می توان بازی های لغوی جدیدی تصور
کرد، بلکه از این حیث هم که حد آنچه بدین نام خوانده می شود واضح نیست و غیر
متمایز است یعنی لبه معینی ندارد. شخص که جلو مرا می گیرد و می گوید: «ورود
ممنوع» یک قسم بازی لغوی به کار می برد. اما درباره چراغهای راهنمایی چه بگوییم که
قرمز می شود، یا حساری از سیمهای خاردار، یا خط سفید وسط جاده؟ اینجا در آن مرز
نامتمایز هستیم. پس سرحد مشخصی میان آنچه زبان است و آنچه نیست، نمی توان قائل
شد. (هارتناک. ص ۹۳ و ۹۲)

ویتگنشتاین علاوه بر هدف تأکید بر تنوع و کثرت بازی ها اهداف دیگری نیز از کاربرد
اصطلاح در بازی های زبانی» داشت با توجه به مثال «بازی شطرنج که در اغلب جاها
به کاربردها می شود می توان این اهداف را چنین برشمرد: در (۱) زبان به مانند بازی

قواعدی، قواعد دستوری، دارد که، تعیین می کنند چه چیزی صحیح و معنی دار است.....(۲) معنی یک واژه، ابژه ای که آن واژه نمایانگر آن است نمی باشد بلکه معنی آن به واسطه قواعدی تعیین می شود که بر کاربرد آن حاکم است ما معنای واژه ها را به واسطه نسبت دادن مهره ها به ابژه ها یاد نمی گیریم بلکه به واسطه یادگیری چگونگی حرکت کردن آنها می آموزیم.(۳) یک قضیه حرکت یا عملکردی در بازی زبانی است این قضیه بدون سیستمی که بخشی از آن است بی معنا خواهد بود. معنایشنقش اش در فعالیت زبانی است..... در مورد بازیها اینکه چه حرکتهایی ممکن است بستگی به موقعیت (وضعیت روی تخته) دارد و برای هر حرکتی پاسخهای خاصی موجه است و

پاسخهای دیگر مستثنی می شوند» (A Wittgenstein Dictionary p.193)

دو نکته مهم در باب نظریه کاربردی

گرث^۵ در کتاب خود تحت عنوان دو تعریف مدنی به عنوان کاربرد، دو نکته بسیار مهمی را در باب نظریه برای مطرح می کند او معتقد است که در تعریف نظر به کاربردی ابهاماتی وجود دارد که باید روشن شوند این ابهامات اختلافاتی را میان مفسرین ایجاد کرده است. اولین نکته این است که هر چند ویتگنشتاین در جاهای مختلفی این نظریه را هم در باب واژه ها و هم در باب جملات و مفاهیم و نمادها و نشانه ها مطرح می کند مثلاً: « معنی یک کلمخ نسخ به کارگیری آن است» «وقتی بازی زبان تغییر می کند، بدنبال آن مفاهیم تغییر می یابد و با مفاهیم معانی کلمات نیز دگرگون می شود.» (درباره

⁵ - GARTH, HALLETT. S. J

تعیین بندهای ۶۵ و ۶۱) «..... انواع بیشماری وجود دارد، انواع متفاوت بیشماری از کاربرد چیزهایی که «نماد»، «واژه»، «جمله»، «مفاهیم» هر نشانه به تنهایی مرده می‌نماید.. نشانه در کاربرد زنده است» (پژوهشها بندهای ۴۳ و ۲۳) اما با این حال در تعریف اولیه خود تأکید فراوانی بر روی واژه‌ها دارد، «گروه بزرگی از مواردی که در آن واژه‌ی «معنا» را به کار می‌گیریم... معنای یک واژه کاربرد آن در زبان است.» (پژوهشها بند ۴۳) از نظر گرث تأکید ویتگنشتاین بر روی واژه‌ها یک امر تصادفی و اتفاقی نیست بلکه دلائلی دارد اولاً این تأکید نشانگر علاقه و موضوع اصلی اوست او بیشتر متوجه مفاهیم است و جملات تا آنجایی برایش اهمیت دارد که ساختار مفاهیم را منعکس می‌کند. همین امر دلیل توجه او به واژه‌ها است زیرا مفاهیم به واسطه واژه‌ها بیان می‌شوند. دلیل دوم، این عقیده ویتگنشتاین است که مسائل فلسفی اغلب زمانی بوجود می‌آیند که واژه‌ها کار خود را در جملات انجام نمی‌دهند و بیکار و بیهوده‌اند. در اعتشاشهای که ما را مشغول می‌دارند هنگامی پیش می‌آیند که زبان مانند موتوری است که هرز بگردد (مثلاً در فلسفه) نه هنگامی که کاری انجام می‌دهند [در زندگی]

نکته مهم دیگر در عبارت به گروه بزرگی از مواردی که در آن واژه‌ی «معنا» را به کار می‌گیریم - البته نه همه‌ی آنها-...» نهفته است این عبارت مبهم است و بحث مناغشه‌ای میان مفسران ایجاد کرده است اسوالدها فلینگ^۶ اعتراض می‌کند که چرا ویتگنشتاین در مورد گروه بزرگی از موارد سخن می‌گوید کدام موارد شامل این تعریف می‌شود کدام

⁶ - oswald hanfling

موارد خارج از حوزه آن قرار دارند و این تقسیم چگونه صورت می گیرد پروفیسور جردان^۷ معتقد است که ویتگنشتاین در باب اکثریت واژه ها می گوید معنی آن همان کاربرد آن است و صرفاً بخش بسیار کوچکی را مستثنی می کند معنی مواردی همچون نامها. از نظر پروفیسور جردان چون ویتگنشتاین در ادامه تعریف خود می گوید «معنی یک نام گاه با اشاره به صاحب آن توضیح داده می شود» لذا معنای بخش کوچکی از واژه ها همان صاحب آنها است (Professor Gordon. wittgenstein,s Meaning and use in philosophical Inuestigation) اما از نظر گرث از آنجایی که ویتگنشتاین در ابتدای پژوهشها نظریه «معنی به عنوان ابژه» را یکبار برای همیشه رد می کند لذا نظر پروفیسور جردان نمی باشد علاوه بر این از آنجا که هم در پژوهشها و هم در کتابچه های آبی نگرش منفی خود را در باب نظریه «معانی ذهنی» اعلام می کند پس نمی توان گفت معنی گروه کوچکتر واژه ها تجارب یا فرایندهای ذهنی است از نظر گرث نباید بگوییم ویتگنشتاین در تعریف خود از گروه عظیمی از واژه ها سخن می گوید زیرا در اینصورت جمله پایانی بند ۴۳ موید این مطلب خواهد بود که معنی برخی از واژه ها صاحب آن است بلکه حقیقت این است که ویتگنشتاین از گروه بزرگی از مواردی که در آنها «معنی» به کار می بریم سخن می گوید لذا عبارت نهایی «مهنی یک نام گاه با اشاره به صاحب آن توضیح داده می شود» استثنایی در باب موارد کاربرد واژه ها «معنی» است یعنی ما گاه واژه «معنی» را برای دلالت بر چیزی بکار می بریم یعنی کاربرد آن اینگونه

⁷ - Gordon

است کرس در توضیح این مطلب می گوید زمانی که ما معنی یک نام را یاد می گیریم نه تنها می آموزیم که آن نامی برای این است بلکه یاد می گیریم که آن یک نام است یعنی نقش نام را بازرسی می کند و یا نه تنها یاد می گیریم که آن واژه به چه اشاره می کند بلکه می آموزیم به آن اشاره می کند یعنی کارکرد اشاره ای دارد.

(Wittgenstein, s Definition of Meanins as Use. p 91.95-96)

« شباهت خانوادگی »

اصطلاح شباهت خانوادگی یکی از مهم ترین مفاهیم فلسفه ی دوره ی دوم ویتگنشتاین می باشد که آن را در اعتراض به نظریه ی سنتی در باب ارائه ی تعاریف دقیق بر حسب ذلت یا خصوصیات مشترک مطرح می کند. از نظر او نظریه ی سنتی در این زمینه دچار یک اشتباه فلسفی شده است: « تمایل بر جستجوی چیزی مشترک برای تمامی چیزهایی که معمولاً تحت یک اصطلاح کلی می گنجانیم. » ویتگنشتاین این تمایل را به عنوان بخش مهمی از « عطش میل کلی گویی » توصیف می کند که منشأ بسیاری از خطاهای

فلسفی است. (Early Analytic philosophy, p.75)

این عطش کلی گویی در دوره های مختلف وجود داشته می توان گفت که عمری به درازای عمر فلسفه دارد. در دیاگوگ های سقراط چنین تمایلی وجود دارد. زیرا سقراط همواره از مخاطب خود می خواهد تا تعریف دقیقی را در باب موضوع بحث (معرفت زیبایی و.....) ارائه کند. در مذاکره ای مخاطب سقراط در پاسخ به درخواست او برای

توضیح « معرفت » به ذکر موارد متعددی می پردازد که در آنها معمولاً گفته می شود که « می دانیم ». اما سقراط این گونه پاسخ ها را نمی پذیرد و می گوید بهترین راه، بیان ذات « دانستن » در یک تعریف دقیق است. (فلسفه تحلیلی - دکتر احمدی ص ۲۶)

ویتگنشتاین نیز در رساله چنین گرایش جوهر گرایانه یی دارد. اما در دوره ی دوم تعمیم و کلیات بخشی رساله را درباب زبان فرضی نادرست می داند و معتقد است فرض یک عامل مشترک میان کاربردهای گوناگون فرض غلطی است زیرا نمی توان عامل مشترکی میان کاربردهای گوناگون یافت که آن قدر وسیع باشد که هر علاقه و رابطه ای را در بر گیرد و شامل تنوع کثیر میان موارد آن باشد. ویتگنشتاین برای نمی توانیم بیابیم. چون شباهت های گوناگون بین اعضای یک خانواده.... به همین طریق هم پوشانی و تقاطع دارند.... و خواهم گفت: « بازی ها، یک خانواده را تشکیل می دهند. » (پژوهشها بند ۶۶ و ۶۷)

شباهت خانوادگی میان بازیها را می توان بدین گونه نشان داد.

روابط میان خصوصیات اعضای یک خانواده نیز بدین گونه است در میان اعضای یک خانواده نمی توان چیز مشترک و واحدی یافت که داشتن آن خصوصیات واحد ایجاب کند که هر یک از آن به عنوان عضو آن خانواده تلقی گردد بلکه صرفاً شبکه پیچیده ای از شباهت ها که تقاطع و هم پوشانی پارکینسون در توضیح آن می گوید اگر ما واقعاً نگاه کنیم و ببینیم که چگونه واژه ها و مفاهیم ما در طول زمان بسط می یابند ملاحظه خواهیم کرد که بسط مفاهیم درست مانند یافتن ریسمان است یعنی همانطور که یافتن

ریسمان چیزی جز پیچاندن رشته ای بود رشته ای دیگر نیست و قدرت ریسمان نیز در هم پوشاندی و تداخل رشته های متعدد است واژه ها و مفاهیم نیز همین گونه اند میان آنها نیز می توان « شبکه پیچیده ای از همانندی ها را می بینیم که هم پوشانی و تقاطع دارند» (بند ۶۶ پژوهشها) همانطور که در ریسمان آنچه باعث وحدت می شود یک « نخ واحد» نیست که « نخ واحد» نیست که دو سر تا سر همه موارد جریان داشته باشد بلکه یک هم پوشانی از رشته ها و تارهای متفاوت است وضعیت کاربردهای واژه ها و مفاهیم نیز همینگونه است نمی توان ذات واحدی را میان آنها ملاحظه کرد (بند ۶۷ پژوهشها) (Parkison son, Encycloepadia of philosophy pp 41-42) بنابراین می توان گفت که ویتگنشتاین در نهایت روش سنتی سقراط را کنار می گذارد و در عوض داده تئوس را می پیماید و وجود رابطه ی ذاتی میان کاربردهای مختلف واژه را رد می کند به همین علت در پاسخ به معترض فرضی خود که از او می خواهد تا ذات زبان را مطرح کند می گوید: « به جای پیدا کردن چیزی که در همه آنچه زبان خوانده می شود مشترک است می گوئیم این پدیده ها یک چیز مشترک ندارند که ما را وا دارند برای همه شان یک واژه را بکار گیریم اما به بسیاری طرق متفاوت با یکدیگر مربوط هستند و به دلیل این رابطه یا این روابط است که همه شان را « زبان» می نامیم (بند ۶۵ پژوهشها) از نظر ویتگنشتاین سعی برای یافتن ذات یا خصوصیت مشترک کاری مابعدالطبیعی است اگر ما بدنبال یافتن ذات یا خصوصیت مشترک اموری چون دانش گذاره نام و ... باشیم از این واژه ها کاربرد مابعدالطبیعی با فلسفی کرده ایم را در واقع آنها را به معنای معمول

و کاربرد روزمره انسان بکار نبرده ایم و به عبارتی دیگر واژه: در بازی زبانی ای که خانه اصلی آن است بکار نبرده ایم به همین خاطر از فیلسوف می‌خواهد که هنگام کاربرد یک واژه این سؤال را از خود بپرسد که « آیا این واژه در بازی زبانی که خانه اصلی آن است معمولاً همین چون بکار برده می‌شود؟- کاری که ما می‌کنیم آنست که واژه‌ها را از کاربرد ما بعدالطبیعی شان به کاربرد روزمره اشان برگردانیم-» (بند ۱۶ پژوهشها) اما همانطور که پارکینسون می‌گوید عنوان تئوری « کاربردی» ممکن است این تصور نادرست را ایجاد کند که ویتگنشتاین در اینجا کاربرد را به عنوان ماهیت و جوهر برای معنا فرض می‌کند اما این تصور نادرست است، در ویتگنشتاین به نوع دیگر ماهیت و جوهر- یعنی کاربرد به عنوان ماهیت و جوهر برای معنای واژه- اشاره نمی‌کند تا توضیح دهد چگونه واژه‌ها معنا دارند زیرا کاربرد مورد بحث- واژه‌ها در موقعیت‌های حقیقی بشر بکار می‌روند- از قبل معنا را پیش فرض می‌کند نظر او اینست که معنای یک واژه یا چیزی بیش از کاربرد آن واژه نیست»

(Parkinson, Encycloepadia ot philosophy . p 41.)

جانسر در زمینه « شباهت خانوادگی» معنای واژه‌ها بویژه « بازی» دو نکته بسیار مهم را مطرح می‌کند که لازم است ذکر شود، دو نکته را باید در نظر داشت اول اینکه ویتگنشتاین نمی‌گوید که این الفاظ ابهام دارند نمی‌گوید واژه « بازی» معانی مختلف دراد (یا متشکر لفظی) است به همان مفهوم که مثلاً واژه « کف» ممکن است هم به معنای کف اتاق باشد و هم به معنای کف صابون مقصود او این است که صلابت معنای

لفظ « بازی » نه ناشی از وجود ماهیتی واحد، بلکه منبعث از شباهت خانوادگی میان موارد مختلف استعمال آن است. دوم اینکه او نمی گوید همه واژه ها در همه زبانها اینطورند الفظی وجود دارند با تعاریف دقیق، ولی به نظر دو حائز نهایت اهمیت است که فلاسفه به شیوع پدیده شباهت خانوادگی توجه کنند چون بسیاری از الفظی که در فلسفه اسباب دردرس می شوند از این قسمتند مثلاً در اخلاق و زیبا شناسی به واژه هایی نگاه می کنیم مانند « خوب » یا « زیبا » و به این فکر می افیم که حتماً ویژه گی ذاتی هست که چنین لفظی نشانه آن است و حتماً ماهیت خوبی یا ماهیت زیبایی وجود دارد چیزی که ویتگنشتاین بر آن اسرار دارد این است که به عکس، اگر به کاربرد واقعی این الفاظ نگاه کنیم، می بینیم فقط بعضی شباهت های خانواده گی متداخل در کاربردشان موجود است» (برآین مگی، فلاسفه بزرگ ص ۵۴۵-۵۴۴)

ارزیابی نظریه کاربردی

نظریه کاربردی به واسطه ایده که معنی یک مفهوم به واسطه مقام و موقعیتی که زندگی یک جامعه دارد مشخص می گردد، تأکید فراوان بر ارتباط متقابل میان زبان و زندگی می کند و معنی ضمنی این ایده به طور صریح این است که زبان یک فعالیت اجتماعی است درست بر خلاف رساله که یک امر منطقی انتزاعی فرض می شود، علاوه بر این ویتگنشتاین در مورد رابطه متقابل میان زبان و زندگی می گوید مفاهیمی که یک جامعه خاص به کار می برند اهداف و تمایلات آن جامعه را منعکس می کند و لذا با تحقیق در مفاهیم و واژه های یک جامعه به اهداف و تمایلات آن پی ببریم و یا در زمل می گوید

« تعلیم و تربیت متفاوت باعث مفاهیم و عقاید متفاوت می گردد» مهمترین اصطلاح ویتگنشتاین که نمایانگر چنین ارتباطی است اصطلاح در صورت زندگی» می باشد در واقع بازی های لغوی که در داخل زبانی خاص یافت می شود مظاهر زندگی مردمی است که به آن سخن می گویند:

« لذا زبانی که در آن جز امر کردن چیزی نمی توان گفت- یعنی فقط این بازی لغوی در آن میسر است حاکی از زندگی ساده تری است. تا زبانی که در آن هم امر می توان کرد و هم پرسش، اگر در زبانی نتوان خواهش کرد، یا وصف نمود، یا سؤال کرد، معلوم است که این اعمال نزد قوم صاحب زبان وجود ندارد. و آن وضع زندگی، که زبانی که این گونه استعمالات در آن ممکن است، اینجا نمی توان یافت.» (هارتناک، ص ۸۷) بنابراین می توان گفت که اگر نحوه ی زیست افراد با یکدیگر تفاوت داشته باشد. مفاهیم مورد استفاده آنان بالتبع فهم و درکشان نیز تفاوت پیدا می کند. تأکید ویتگنشتاین بر جنبه ی اجتماعی زبان و نقش آن در برقرار ساختن ارتباط میان افراد و قول به این نکته که « معنا» امری بر ساخته اجتماع و محصول کاربرد اجتماعی است. سبب جلب جامعه شناسان و روان شناسان و متخصصان علوم اجتماعی به اندیشه های وی گردیده است. تأثیر اندیشه های وی در حکم علوم اجتماعی را می توان در نظریات پیترو وینچ مشاهده کرد: او از اصطلاحات « بازی های زبانی» و « شکل زندگی» استفاده می کند و می گوید عملکردهای اجتماعی به مانند بازی های زبانی تابع قاعده هستند و در هر دو قلمرو معنا و فهم، تابع ظرف و زمینه است خواه زمینه زبانی و خواه بافت اجتماعی. دان

کیویت نیز با تأثیر از ویتگنشتاین می گوید که هر جامعه ای مظهر یک « شکل زندگی » خاص است. و برای سخن گفتن از واقعیت باید از اشکال زندگی سخن گفت. چنین کاربردی به طور مستقل از اشکال زندگی با مشکل روبه رو می شود. از نظر وی « واقعیت » روایتی است که هر زبان رایج در یک شکل زندگی برای اعضای خود بازگو می کند. ممکن است پری واژه ها و سحر و جادو و طلسم، برای اعضای یک جامعه امور واقعی باشد و برای جامعه ی دیگر اتم و الکترون ها، ارزش های اخلاقی و معنوی غیر وابسته به هر شکل زندگی خاص هستند. (فلسفه تحلیلی - دکتر علی پایا - صص ۲۴۳ و ۲۴۲ و ۲۷۷-۲۷۶)

علی رغم اینکه نظر به کاربردی نقش مهمی را در زمینه علوم اجتماعی داشته است و نقش سبز این را در حل مشمکلات و مسائل فلسفی ناشی از نظریات پیشین گشته است و فلاسفه کثیری از آن الهام گرفته اند اما انتقاداتی بر این نظریه وارد است برخی از مفسران معتقدند نظریه کاربردی به هیچ وجه یک ایده جامع و کامل نیست همانطور که در مورد بسیاری از عقاید او اینگونه است صرفاً فرض می شود که نتیجه کلی و تعمیمی است که در بیشتر مواقع صادق است. (Professor Gordon. Wittgenstein,s

Meanings and Use in philosophic Investigation)

از نظر گلوک اگر به تصور معنی و کاربردی که به واسطه قاعده هدایت می شود با یکدیگر تداخل دارند اما از جنبه های مهمی با هم فرق دارند به عنوان مثال عباراتی وجود دارد که کاربرد دارند اما معنا ندارند عباراتی مانند « آهای کفن » و « یا » دور

اوطلسم»، لذا تصور کاربرد عدد و وسعت و سیعتری از تصور معنی دارد و کل جنبه های کاربرد یک اصطلاح به معنای آن مربوط نیست.

(A Wittyenstein Dictionary. p377)

انتقادات دیگری که فلاسفه تحلیلی مطرح کرده اند این است که در بسیاری موارد ممکن است افراد معنای واژه ها را بدانند، بی آنکه کاربرد صحیح آنها اطلاع داشته باشند نظیر موردی که شخص به یادگیری یک زبان تازه پرداخته و در عین فراگرفتن معنای واژه ها در این زبان بیگانه، هنوز نحوه استفاده از این واژه ها را نیاموخته است. عکس این مطلب نیز صحیح است بدین معنی که اشخاص گاهی واژه ها و کلماتی را در قالب اصطلاحاتی (که احیاناً از یک زبان دیگر به زبان بومی شان وارد شده) به نحو صحیح به کار می برند، بی آنکه از معنای دقیق آنها مطلع باشند نظیر برخی اصطلاحات و اسامی (اختصاری و غیر اختصاری) عربی و غیر عربی رایج در زبان فارسی همچون «قدس سیره»، «سبح الله قاصم الجبارین»، «بن بن سی»، «آسبتراکسیون» و امثالهم. (فلسفه تحلیلی - علی بابا ص ۲۷۹)

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title:
Subject:
Author: SinaSoft
Keywords:
Comments:
Creation Date: 4/11/2012 8:45:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 1 Minute
Last Printed On: 4/11/2012 8:45:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 26
Number of Words: 4,646 (approx.)
Number of Characters: 26,483 (approx.)